



به زبون شما چی می شه؟!

درست کردن، بیایم بیرون.» مرغ گفت: «خارجیا یا دلالی های خودتون؟! شما که دولت و مجلس هر قانونی می ذاره، به راه دورزدن برایش پیدا می کنین.» زندانبان گفت: «این بار همه راه ها رو بستن. باید مرغا رو بریزیم توی بازار تا حساب کار دستشون بیاد. عروسی شون رو عزا می کنیم!» مرغ گفت: «قدقدقا! یعنی مرغ عزا و عروسی؟ تا مشکل پیدا می کنین، از ما مایه می ذارین! تا رگیا هم که عزاها عروسی شده و دست می زنن و ماستا رو می ریزن توی قیمه ها! من آزادی نمی خوام!» زندانبان عصبانی شد و گفت: «به زبون خوش می آیی یا خودم پیام قاطی مرغا و به زور بیارمت بیرون؟! مرغ با تمسخر گفت: «فکر نکنم زورت به من برسه!» زندانبان با عصبانیت وارد سلول مرغ شد. همین که وارد شد، مرغ از بین دو پای زندانبان فرار کرد و از سلول خارج شد و در سلول را بست. زندانبان دوید و چسبید به میله ها و گفت: «چی کار می کنی؟! اگه تو بیرون آزاد باشی، می خورنت! آخه کی می خواد بازاری رو تنظیم کنه؟» مرغ گفت: «عیب نداره، مردم مارو بخورن بهتر از اینه که شما دلالاکه همه چی رو توی این سلولاکرونه می دارین، بخورین! الانم به راست می رم سازمان تعزیرات حکومتی، راپورت رو می دم!» به دلال بازار مرغ رو گرفتیم» به زبون شما چی می شه؟! (پایان)

زندانبان گفت: «من می گم تو آزادی! باز وایستادی اون تو؟!» گفت: «من بیرون بیا نیستم!» زندانبان گفت: «قدیمیابراه نگفتن که مرغ یه پا داره!» گفت: «بیام بیرون که قربونی خواسته های شما بشم؟! زندانبان گفت: «نه، تو بیا بیرون، آزادت می کنیم، ولی ازت حمایت هم می کنیم.» گفت: «حمایت های قبلی تونم دیدیم! هی می گین آزادسازی، بعد همه چی رو ول می کنین به حال خودش.» زندانبان گفت: «این بار فرق می کنه. قیمت همه چی رو می خوایم آزاد کنیم! البته پلکانی.» مرغ نوکی به دانه ها زد و گفت: «این پله نیست دیگه، سر سره ست! قیمت همه چی رو چند برابر کردین.» زندانبان گفت: «فضای بسته اقتصاد دیگه تموم شد. شاید اینجا رو هم بکوبیم، به جاش یه ورزشگاه آزادی جدید بزنیم!» مرغ گفت: «با کدوم برنامه؟! با برنامه های بومی و داخلی یا الگوهای خارجی و دلالی؟! مرغ همسایه مثل اینکه برای شما غازه» زندانبان گفت: «نه، خیالت راحت. فکر همه چی رو کردیم. ما همه تخم مرغا رو توی یه سبد نمی داریم. تو فقط بیا بیرون!» مرغ گفت: «الان که به نظر می آد همه تخم مرغا رو نیمرو کردین، سبد رو هم گرو گذاشتین تا دون من و بقیه رو تأمین کنین!» زندانبان گفت: «ما باید به هم کمک کنیم تا از این حصارایی که خارجیا برامون

صفحه ۷
۳ آبان ۱۴۰۴
شماره ۱۵۲

رئیس دانشگاه فردوسی مشهد:

مدیران موفق سابقه فعالیت در تشکلهای دانشجویی را دارند.

(ایستنا)



حمید لولایی:

بازیگران و
کمدین های
موفق سابقه
ریختن قیমে ها
توی ماست ها
را دارند.

حبیب لیسانسه ها:

یک داماد
موفق توانایی
عاشق سه مورد
شدن در یک
روز را دارد.

فدراسیون فوتبال:

مربیان موفق
سابقه انداختن
تقصیر باخت
به گردن
زمین، داور و
تماشاگران را
دارند.

یک مصرف کننده:

مشافران
فزایی موفق،
سابقه حوژور
در پارک شر
کوچه ما را
دارند.

یک کلاهبردار:

دارندگان موفق
آیفون ۱۷
پرو مکس
سابقه
ثبت نام در
کوروش کمپانی
و واریز
۲۰ میلیون
تومان را دارند.